



مکتبی

تجدید نظر « جنبش حرکت برای تغییر » در سند اولی شان

به زیر بیرق دروغین
بخش چهارم
نقدی بر سند وحدت « جنبش حرکت برای تغییر »

www.cmpa.io
Sholajawid@cmpa.io || sholajawid2@hotmail.com

مکتبی بر

تجدید نظر " جنبش حرکت برای تغییر " در سند اولی شان

" جنبش حرکت برای تغییر " سندی تحت عنوان " سند وحدت با نیروهای انقلابی افغانستان برای مبارزه با دو قشر پوسیده بنیاد گرایی دینی اسلامی و امپریالیزم جهانی " را به تاریخ 1402/01/26 خورشیدی منتشر نمود. ما این سند را به عنوان یک سند کاملاً رویزیونیستی که در خدمت بورژوازی انحصاری قرار دارد نقد نمودیم. این نقد به تاریخ 15 سرطان 1402 خورشیدی در وب سایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر شد و در ضمن ما این سند را به آدرس " جنبش حرکت برای تغییر " نیز فرستادیم و آن‌ها از گرفتن این سند برای ما اطمینان دادند. نویسندگان " جنبش حرکت برای تغییر " جای این که به سند ما پاسخ گویند و یا این که به انتقاد از خود مراجعه کنند، سند به تجدیدنظر سند اولی پرداخته و بسیاری جاهای که مورد انتقاد ما قرار گرفته بود از سند اولی حذف نموده اند. در حالی که " جنبش حرکت برای تغییر " در " پلاتفرم عملی سند وحدت با نیروهای انقلابی " چنین نگاهی بوده:

« تمام نیروهایی که با ما کمونیست‌ها وحدت می‌کنند، به معنای این نیست که این تحلیل و سنتز ما در این سند را کامل قبول داشته و دارند، هر جایی که نقد داشته باشند، خوشحال می‌شویم که با آن‌ها وارد مبارزات تئوریک شویم تا به وحدت عمیق‌تری دست پیدا کنیم. اما آن‌چه به صورت کانکریت باید مورد قبول (تاکیدات از ماست) هر نیرویی که این سند را امضاء می‌کند، باشد اینست: مبارزه با دو قشر پوسیده بنیادگرایی دینی و امپریالیزم به هدف حل تضادهای جامعه افغانستان، که در این سند به وضوح این نیروها مشخص شده است. » تاکید از "جنبش حرکت برای تغییر" است.

وقتی نقد سند وحدت تحت عنوان " به زیر بیرق دروغین " در وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر گردید، "جنبش حرکت برای تغییر" جای این که انتقاد وارده بر سند شان را به پذیرند و یا حداقل « وارد مبارزات تئوریک » شوند، با حيله گری تمام به تجدید نظر سند اولی خود پرداخته و بسیاری جاهای که مورد نقد قرار گرفته بود از سند حذف نمودند. در سند دست کاری شده " دو قشر " را حذف نموده اند.

با صراحت می‌گوئیم که وقتی خودتان « به صورت کانکریت » بحث تان را قبول ندارید چگونه از دیگران می‌خواهید که طرح رویزیونیستی تان را " به صورت کانکریت " بپذیرند. حذف کلمه " دو قشر " از متن اصلی بیان‌گر این حقیقت است که خود نویسندگان " هفته نامه تغییر " اصلاً به چیزی که می‌گویند و می‌نویسند باور ندارند. روی این مطلب که چرا آنها کلمه " دو قشر " را به طور کامل از سند اولی حذف نمودند مفصل تر صحبت خواهیم نمود.

" جنبش حرکت برای تغییر " در صفحه دوم سند اولی وحدت شان تحت عنوان " سند وحدت با نیروهای انقلابی افغانستان برای مبارزه با دو قشر پوسیده بنیاد گرایی دینی اسلامی و امپریالیزم جهانی " اهداف شان را در پاراگراف اول چنین بیان نموده بودند:

« بنیاد گرایی دینی و امپریالیزم، دو قشر پوسیده‌بی هستند که برای خلق افغانستان رنج‌های غیر ضروری تولید کرده و می‌طلبند که هم زمان با هر دو این دو پدیده که تاریخ مصرف شان بر اساس واقعیت مادی گذشته است، مبارزه کنیم. »

در نقدی که بر این سند نوشتیم اولاً خاطر نشان ساختیم که این پاراگراف از لحاظ ادبی و جمله بندی غلط است، و طرز نگاشتن صحیح آن را نشان دادیم و بیان نمودیم که نویسندگان " هفته نامه تغییر " یا سواد کافی ندارند و یا اینکه از دقت کافی بر خوردار نیستند و ثانیاً با صراحت بیان نمودیم که امپریالیزم و بنیادگرایی قشر نیست. از نویسندگان " هفته نامه تغییر " سوال نمودیم که بورژوازی قشر است یا طبقه؟ اگر طبقه است پس امپریالیزم چگونه "قشر" است و اگر " قشر " است پس طبقه چیست و طبقات اجتماعی افغانستان را چه کسانی تشکیل می‌دهند؟ جای اینکه آن‌ها به جواب این سوالات به پردازند کل متن فوق الذکر را در سند دومی حذف نمودند و جای آن این مطلب را نوشتند:

« هر چند تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی بخشی جدایی ناپذیر از تضاد میان تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی است اما نیروهای محرکه‌ی پیش برنده این فرآیند انارشی تولید سرمایه داری است. »

دینامیک سیستم سرمایه داری امپریالیستی تضادهای اجتماعی را تولید می‌کند که حل مثبت آن‌ها در محدوده‌ی این سیستم ممکن نیست. این تضادها هر روز حادث‌تر شده و رنج‌های غیر ضروری تولید می‌کند. در کشورهای تحت سلطه در مقابل مردم، دو پوسیده‌ی بنیادگرایی دینی و امپریالیزم را به عنوان دو الترناتیو قرار می‌دهد. هر چه این تضادها حادث‌تر و چرگین‌تر شود و خواهان پاسخ رادیکال‌تر است.

این واقعیت در مقابل نیروهای کمونیستی ضرورت مبارزه با هر دو پوسیده که ریشه در این سیستم دارند و هم چنین مبارزه با افکار و شیوه تفکر و روی کرد مردم و روشن فکران که محدود در این سیستم هستند در اطراف این تضادها جمع و قطب بندی شده اند.»

هر گاه خواننده به سند اولی توجه نماید به خوبی متوجه می‌شود که از بنیادگرایی دینی و امپریالیزم به عنوان " دو قشر پوسیده " نام گرفته شده، اما در سند تجدید نظر شده " دو قشر " حذف گردیده است.

وقتی "جنبش حرکت برای تغییر" برای درهم اندیشی سیاسی و گمراه نمودن نسل جوان سندی زیر نام "سند وحدت با نیروهای انقلابی افغانستان برای مبارزه با دو قشر پوسیده بنیادگرایی دینی و امپریالیزم" را ارائه نمودند، و روی این طرح شان به عنوان یک سند کانکریتی پافشاری دارند، اما وقتی با انتقاد جدی رو به رو می گردند، بدون هیچ دلیلی شرط "کانکریت" خود را دور می ریزند و بدون هیچ شرمی می نویسند که:

« دو سال از حاکمیت بنیادگرا و فاشیست طالبان گذشت. به باور اعضای جنبش حرکت برای تغییر سند (ونا) هنوز از اعتبار علمی بر خوردار است. گرچه ویرایش جدید شامل عمیق تر کردن تیوری و ویرایش های زبانی بخصوص جاهایی که باعث بدفهمی شده است. اما چارچوب تئوریک این سند با وجود تغییر سریع واقعیت بر اساس حاد شدن تضادهای جهانی، هنوز مستحکم است.» سند دست کاری شده دومی (ویژه نامه شنبه 21 اسد(مرداد) 1402 - صفحه دوم)

بلی دو سال از حاکمیت امارت فاشیستی گذشته است. مگر از عمر سند "ونا" چند سال گذشته است که شما از «اعتبار علمی» آن صحبت دارید؟ این مطلب را واضح تر بیان می نمایم:

سند اولی "جنبش حرکت برای تغییر" به تاریخ 1402/01/26 خورشیدی انتشار یافت. و نقد ما به تاریخ 1402/04/15 خورشیدی در وب سایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر گردید - یک نقل آن به آدرس "جنبش حرکت برای تغییر" نیز فرستاده شد - زمانی که آن ها نقد را مطالعه نمودند چون جوابی نداشتند، برای فریب و اغوا نسل جوان کشور فوراً به دست کاری و تجدید نظر سند اولی پرداختند. و به تاریخ 21 اسد 1402 خورشیدی سند تجدیدنظر شده را منتشر نمودند. از انتشار سند اولی تا انتشار سند دومی پنج روز کم چهار ماه می گذرد. سندی که نتواند حتی در ظرف چهارماه ماهیت خود را حفظ کند از کجا می توان ادعا کرد که این سند «اعتبار علمی» دارد، چه رسد به آن که گفته شود که «هنوز از اعتبار علمی برخوردار است» (!)

به عقیده ما گرچه "جنبش حرکت برای تغییر" کلمه "دو قشر" را از متن این جمله «... مبارزه با دو قشر پوسیده بنیادگرایی دینی و امپریالیزم» برداشته است، اما اعتقادش همان است که در سند اولی آمده است. اعتقادشان به هیچ وجه تغییر نیافته است.

آن ها می گویند که «گرچه ویرایش جدید شامل عمیق تر کردن تیوری و ویرایش های زبانی بخصوص جاهایی که باعث بدفهمی شده است.»

آیا واقعاً سند اولی "جنبش حرکت برای تغییر" ویرایش زبانی اش صحیح نبوده و یا این که از لحاظ ادبی غلط بوده است؟ آیا سند اولی "وحدت"، "جنبش حرکت برای تغییر" را ما درست تحلیل کرده نتوانستیم و دچار "بدفهمی" شده ایم و یا اینکه این سند کاملاً یک سند رویزیونیستی است که محموله بورژوا رفرمیستی خود را زیر بیرق "کمونیزم" و انقلاب کمونیستی "حمل می نماید.

وظیفه ما این است که مسأله را صریح مطرح نماییم و مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی خود را به طور پی گیر و جدی علیه این نوسانات رویزیونیستی ادامه داده و نقاب کذب و دروغین شان را که می خواهند محموله بورژوا رفرمیستی خود زیر بیرق "کمونیزم" حمل نمایند افشاء سازیم.

در نقدی که علیه سند اولی "جنبش حرکت برای تغییر" نوشته شده با صراحت بیان گردیده که :

«1 - استدلال این که "امپریالیزم قشر پوسیده ای است که برای مردم درد و رنج غیر ضروری تولید می کند." جنبه دفاع از امپریالیزم را آرایش می دهد، زیرا اولاً در این استدلال مهم ترین خصوصیات امپریالیزم و اختلاف اساسی بین صورت بندی اقتصادی و اجتماعی بدست فراموشی سپرده شده است. ثانیاً تمایل امپریالیزم به اعمال زورگویی و هژمونیزم از نظر افتاده است. ثالثاً ادغام سرمایه بانکی و صنعتی که از خصوصیات امپریالیزم است فراموش گردیده است و رابعاً تمایل امپریالیزم نه تنها به الحاق مناطق زراعتی، بل که تمایل به الحاق مناطق صنعتی در نظر گرفته نشده است.

وظیفه پروفیسورهای بورژوا " هفته نامه تغییر " پرده برداشتن از روی تمام نیرنگ‌ها و افشاء دوز و کلک‌های صاحبان انحصارات و به خصوص انحصارات بانکی نیست، بل که آرایش آن است

2- "بنیاد گرایبی دینی" و "امپریالیزم" را در یک ردیف قرار داده اند. در حالی که به هیچ وجه این دو در یک ردیف قرار ندارند بل که "بنیاد گرایبی دینی" مولود امپریالیزم بوده و در خدمت امپریالیزم قرار دارد. امروز نه تنها در کشورهای اسلامی بل که در جهان "بنیادگرایبی دینی" در جهت تامین منافع بورژوازی انحصاری گام بر می‌دارد و بهترین وسیله برای سرکوب جنبش‌های انقلابی و آزادی‌بخش در جهان می‌باشد. تا جایی که امکان دارد امپریالیزم از "بنیاد گرایبی دینی" جهت تامین منافع خود استفاده می‌نماید.»

کجای مطالب بیان شده غلط و یا مورد بدفهمی قرار گرفته است؟ نه آن طوری که شما می‌گوئید نیست، بل که حقیقت آن است که شما نه تنها خواهان بیان خصوصیات امپریالیزم نیستید و نمی‌خواهید که پرده از روی دوز و کلک‌های صاحبان انحصارات و به خصوص انحصارات بانکی بردارید، بل که تلاش دارید تا آن را آرایش دهید. شماره‌های دیگر " هفته نامه تغییر " به خوبی بیان گر این مدعا است. به همین ملحوظ مبارزه علیه این تز رویزیونیستی که محموله دروغین خود را زیر نام " کمونیزم نوین " حمل می‌نماید ضروری است تا نسل جوان کشور بداند که مشی "جنبش حرکت برای تغییر" هیچ وجه مشترکی با کمونیزم (مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم) ندارد، بل که یک مشی کاملاً رویزیونیستی - رفرمیستی است.

آن‌ها می‌گویند که « اما چارچوب این سند با وجود تغییر سریع واقعیت بر اساس حاد شدن تضادهای جهانی، هنوز مستحکم است.»

بہتر است این "تغییرات سریع" که بر "اساس حاد شدن تضادهای جهانی" ایجاد گشته از زبان خود نویسندگان " هفته نامه تغییر " بشنویم:

« در زمان نوشتن این سند، واقعیت جهان و افغانستان متفاوت بود و در این مدت تغییراتی در واقعیت آمده است، بطور نمونه دولت‌های عربستان، اسرائیل و آمریکا به هم نزدیک تر شدند و این در تضادهایی دو قطب‌های امپریالیستی تاثیر خواهد گذاشت.» (ویژه نامه شنبه 21 اسد(مرداد) 1402)

اولاً - در ظرف سه ماه هیچ تغییری در افغانستان و حتی در جهان ایجاد نگشته است. وقتی می‌توانیم در یک نوشته تعدیلات و اضافات به وجود آوریم که واقعاً تغییرات جدی در داخل کشور ایجاد شده باشد یا به عبارت دیگر جا به جایی در تضادها به وجود آمده باشد. اما در ظرف سه ماه که هیچ، در ظرف دو سالی که از حاکمیت فاشیست امارت اسلامی می‌گذرد، هیچ‌گونه تغییر اساسی ایجاد نگشته که در یک سند تجدید نظر صورت گیرد. حزب ما در اوایل قدرت گیری طالبان سندی تحت عنوان " قدرت گیری دوباره طالبان و بازی های پشت پرده امپریالیزم امریکا" را انتشار داد، این سند تاکنون به قوت خود باقی است. " جنبش حرکت برای تغییر " می‌گوید که در ظرف این سه ماه دولت‌های اسرائیل عربستان و امریکا با هم نزدیک تر شده اند، آن‌ها طبق "این تغییرات سریع" (!) ضرورت به تجدید نظر طلبی در سند خود دیده اند.(!). باید با صراحت برای نویسندگان " هفته نامه تغییر " بیان نمود که دولت‌های عربستان و اسرائیل تحت حمایت کامل امپریالیزم امریکا و متحدینش قرار داشته و دارند. این مطلب را هر کسی که با الفبای مبارزه طبقاتی آشنایی داشته باشد می‌داند و با تمسخر به نویسندگان " هفته نامه تغییر " جواب می‌گویند.

ثانیاً - برای یک لحظه قبول می‌کنیم که این تغییراتی که شما از آن صحبت می‌کنید، در جهان صورت گرفته باشد، این چه ربطی به حذف کامل دو قشر از جمله « بنیادگرایبی دینی و امپریالیزم، دو قشر پوسیده‌یی هستند که برای خلق افغانستان رنج‌های غیر ضروری تولید کرده » دارد!

این تغییر سریع در اندیشه و فکرتان تاکتیکی است برای فریب نسل جوان و خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش افغانستان است.

آن‌ها سند دومی شان را با گفتاری از آواکیان به این گونه شروع می‌کنند:

« هر چند تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی بخشی جدایی ناپذیر از تضاد میان تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی است اما نیروهای محرکه‌ی پیش برنده این فرآیند انارشی تولید سرمایه داری است.»

آواکیان زمانی که کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) بود، اگر مطلبی را از قول بنیان گذاران سوسیالیسم علمی حتی به ادبیات خود می‌آورد منبع و ماخذ آن را نشان می‌داد، اما از زمانی که به رویزیونیسم غلطیده تمامی مطالب عمده از مارکس تا مائو را به خود اختصاص می‌دهد. مطلبی که در فوق " جنبش حرکت برای تغییر " به نام آواکیان تحریر نموده اند، در حقیقت این مطلب را به طور واضح از طرف مارکس و انگلس بیان گردیده است. این مطلب را ابتدا از قول خود باب آواکیان شروع می‌کنیم، بعداً به انگلس مراجعه نموده تا ببینیم که در مورد تضاد میان کار جمعی و مالکیت خصوصی چه گفته است.

« مارکس در کتاب معروفش کاپیتال، تضاد اساسی سرمایه داری یعنی مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی را عریان ساخته و راز انباشت سرمایه دارانه یعنی استثمار کارگر مزدور در پروسه تولید توسط مالکین سرمایه دار ابزار تولید، برای آفریدن ارزش اضافی که این سرمایه داران آن را مالک می‌شوند، را آشکار ساخت.

مارکس نشان داد که این شیوه تولید سرمایه داری، آن طور که مدافعین آن اعلام می‌کردند، عالی‌ترین و کامل‌ترین فاز جامعه نهایی بشری نبوده بل که صرفاً آخرین " فاز تاریخی خاص در تکامل تولید را نمایندگی می‌کند. » (باب آواکیان - خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون - فصل سوم - صفحه 101)

« تضاد بین تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه داری، به صورت آنتی‌گونیسم سازمان تولید در هر کارخانه و هرج و مرج تولید در مجموعه اجتماع تجدید تولید می‌شود.....

« این نیروی محرکه هرج و مرج در تولید اجتماعی است که تعداد بسیاری از انسان‌ها را هر چه بیش‌تر تبدیل به پرولتاریا می‌کند و این توده‌های پرولتری هستند که بالاخره هرج و مرج تولید را از میان بر می‌دارند. این نیروی هرج و مرج تولید اجتماعی است که قابلیت تکامل نا منتهی ماشین آلات صنعت بزرگ را به یک قانون اجباری برای هر سرمایه دار صنعتی تبدیل می‌کند تا ماشین آلاتش را برای جلوگیری از زوال خود، هر چه بیش‌تر تکمیل نماید. اما تکامل صنعت ماشینی به معنی زائد ساختن کار انسانی است....» (ف . انگلس - انتی دورینگ - صفحه 267 - تاکید از من است)

انگلس توضیح می‌دهد که چگونه هرج و مرج تولید به قانون اجبار برای هر سرمایه دار صنعتی تبدیل می‌شود تا سیستم ماشینی خود را هم‌واره متکامل‌تر نماید تا قدرت تولید خورا افزایش داده و قلمرو تولید خود را توسعه بخشد. اما « قابلیت توسعه بازارها چه داخلی و چه خارجی، در درجه اول توسط قوانین دیگری که به مراتب کم‌تأثیر هستند، مهار می‌شود. توسعه بازارها نمی‌تواند هم‌گام با توسعه تولید پیش رود. تضاد غیر قابل اجتناب می‌گردد و چون تا زمانی که این تضاد خود شیوه تولید سرمایه داری را داغان نکرده است نمی‌تواند هیچ راه حلی پیدا کند. تضاد مزبور موسمی می‌گردد. تولید سرمایه دار یک " دور باطل " جدید را به وجود می‌آورد.» (ف . انگلس - انتی دورینگ - صفحه 268)

از بیان بحث مارکس و انگلس به خوبی آشکار است که آن‌ها تضاد اساسی جامعه را به عنوان تضاد میان کار اجتماعی و مالکیت خصوصی بیان نموده اند که به دو شکل متظاهر می‌گردد:

1 - تضاد میان کار و سرمایه یا به عبارت دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی.

2 - تضاد میان خود سرمایه داران. این تضاد باعث هرج و مرج (انارشی) در تولید می‌گردد. این دو تضاد که شکل مشخصی از تبارزات تضاد اساسی است، گاهی این و گاهی آن عمده می‌گردد. اما آواکیان وقتی که مطلب فوق الذکر را بنام خود جا می‌زند، در حقیقت مطلب فوق را نیز از محتوای حقیقی آن تهی نموده است. در مطلبی که " جنبش حرکت برای تغییر " از زبان آواکیان نقل

نموده اند، از یک طرف تضاد اساسی به عنوان مسأله اساسی از قلم افتاده است. و از طرف دیگر "هرج و مرج" در تولید را مطلق ساخته است. یک بار دیگر به صحبت آواکیان توجه نمائید:

« هر چند تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی بخشی جدایی ناپذیر از تضاد میان تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی است اما نیروهای محرکه‌ی پیش برنده این فرآیند انارشی تولید سرمایه داری است.»

او می خواهد چنین بیان کند که این "نیروی محرکه" که "پیش برنده فرآیند انارشی تولید سرمایه است"، منجر به آن می شود که میلیون، میلیون نفر در مقابل سرمایه داری بایستند و او را زیر فشار قرار دهد. در چنین شرایطی است که سرمایه داری متوجه می شود که دیگر نمی تواند این "دور باطل" را رهبری نموده، لذا ناگزیر می گردد که جایش را به پرولتاریا خالی کند. این همان مطلبی است که رویزیونست‌ها همیشه زمزمه نموده و زمزمه می کند. آن‌ها همیشه در پی آن بودند و هستند که جملات انقلابی را از محتوای انقلابی اش تهی سازند و مطابق میل بورژوازی آن را آرایش دهند. اما انگلس بر عکس بیان می کند که "هرج و مرج در تولید اجتماعی" سبب بیکاری و خانه خرابی انسان‌ها می گردد. انگلس بر این امر تاکید دارد که بالاخره «این توده های پرولتری هستند که بالاخره هرج و مرج تولید را از میان بر می دارند» تاکید از انگلس است.

انگلس بحران‌های سرمایه داری را از سال 1825 الی 1877 به بررسی می گیرد و در نتیجه می گوید که:

« در این بحران‌ها تضاد میان تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه داری قهراً بروز می کند. گردش کالا موقتاً متوقف می شود، وسیله دوران یعنی پول سد گردش می شود، تمامی قوانین تولید کالا و گردش کالا زیر و رو می شود. تصادم اقتصادی به نقطه اوج خود می رسد: شیوه تولید علیه شیوه مبادله طغیان می کند و نیروی مولد علیه شیوه تولید که از آن پیشی گرفته است طغیان می کند.»

این که ارگانیزاسیون اجتماعی تولید در درون کارخانه به نقطه از تکامل خود رسیده است که با انارشی تولید در جامعه که در کنار مافوق آن قرار دارد، ناسازگار شده است، واقعیتی است که در هنگام بحران، بر خود سرمایه داران نیز به وسیله تمرکز جبری سرمایه‌ها که ناشی از خانه خرابی بسیاری از سرمایه داران کوچک و بزرگ می باشد ملموس می شود. مجموعه مکانیزم تولید سرمایه داری، تحت فشار نیروهای مولدی که خود موجد آن بوده است، از کار می افتد... به این ترتیب شیوه تولید سرمایه داری تا حدی بی لیاقتی خود را در اداره امور نیروهای مولده ثابت می کند. از طرف دیگر خود نیروهای مولده با قدرت فزاینده شان برای از بین بردن تضاد، برای رهائی خود از چنگ خصلت سرمایه بودن، برای شناساندن خصلت واقعی خود به مثابه نیروهای مولد اجتماعی تلاش می کنند. این همان طغیان نیروهای مولد وسیعاً در حال رشد، علیه خصلت سرمایه داری خود است، این همان اجبار فزاینده برای شناساندن کاراکتر اجتماعی نیروهای مولده است که خود طبقه سرمایه دار را رفته رفته مجبور می کند که تا آن جا که در چهارچوب مناسبات سرمایه داری اصولاً مقدور هست، به آن‌ها به مثابه نیروی مولد اجتماعی رفتار کند. « (ف . انگلس - انتی دورینگ - صفحات 279 - 270 تاکیدات از انگلس است)

از بحث مارکس و انگلس در مورد تضاد اساسی جامعه و حل نهایی این تضاد این نتیجه بدست می آید: که هرج و مرج در تولید سبب بحران‌های روز افزون در جامعه سرمایه داری گردیده و در اثر این بحران‌ها است که تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی قهراً بروز می نماید. و فقط نیروی که می تواند به انارشی در تولید خاتمه دهد پرولتاریا است که با سرنگونی قهری بورژوازی می تواند قدرت سیاسی را به کف گیرد و به انارشی در تولید خاتمه بخشد. مارکس قهر انقلابی پرولتاریا را به عنوان قابله برای زایش جامعه نوین از بطن جامعه کهن می داند.

"هفته نامه تغییر" در صفحه سوم سند اولی اش چنین می نویسد:

«جنگ‌های فرسایشی/ نیابتی و از دست رفتن پایه‌ی توده‌ای حاکمیت احزاب خلق و پرچم به دلیل اشتباهات و جنایت‌های که مرتکب شدند که زاده خط فکری غلط آن‌ها بود (البته در درون این احزاب نیروهای زیاد وطن پرست نیز موجود بود)، هم چنین دخالت نیروهای امپریالیستی و تضادی که بین چین و شوروی وجود داشت - در بین جنبش بین المللی کمونیستی شکاف ایجاد کرده بود - نزدیک شدن چین به امریکا و دوری

از شوروی، باعث شد که سوسیال امپریالیزم شوروی و چین کمونیستی _ که بعد از مرگ مائو و کودتای رویزیونیست‌ها تبدیل به سرمایه داری شد _ نیز از مجاهدین حمایت کنند.»

در صفحه سوم سند دومی یا سند دست کاری شده عبارات به این گونه تغییر نموده است:

« جنگ فرسایشی / نیابتی و از دست رفتن پایه‌ی توده‌ای حاکمیت‌های دو شاخه‌ی حزب وطن (خلق و پرچم) به دلیل اشتباهات و جنایت‌های که مرتکب شده اند که زاده خط فکری و غلط آن‌ها بود هم چنین دخالت نیروهای امپریالیستی و تضادی که بین چین و شوروی وجود داشت و اشتباهات مائو که انقلاب جهانی را از دریچه ملی گرای چینی می‌دید _ در جنبش بین المللی کمونیستی شکاف ایجاد کرده بود _ نزدیک شدن چین به امریکا و دوری از شوروی باعث شد که سوسیال امپریالیزم شوروی و چین کمونیستی _ که بعد از مرگ مائو و کودتای رویزیونیست‌ها تبدیل به سرمایه داری شد _ از مجاهدین حمایت کنند.»

آن چه که در سند اولی هایلایت گردیده در سند دومی حذف شده است، و آن چه که در سند دومی هایلایت گردیده در سند اولی نیست، بل که در سند دومی اضافه شده است.

وقتی نویسندگان " هفته نامه تغییر " در سند اولی شان از « حاکمیت احزاب خلق و پرچم » جنایات شان یاد می‌کنند، بلادرنگ می‌نویسند که (البته در درون این احزاب نیروهای زیاد وطن پرست نیز موجود بود). تاکید از من است. اما در سند دومی این مطلب حذف شده است و جای « حاکمیت احزاب خلق و پرچم، » حاکمیت‌های دو شاخه‌ی حزب وطن (خلق و پرچم) آمده است. اولاً سوال ما این است که حذف این مطالب چه ربطی به این گفته شما که « در زمان نوشتن این سند، واقعیت افغانستان و جهان متفاوت بود و در این مدت تغییراتی در واقعیت آمده است»، دارد؟ خواننده به خوبی می‌داند که اولاً در ظرف سه ماهی که (نوشتن سند اولی تا نوشتن سند دومی) گذشته است، هیچ تغییری در واقعیت افغانستان به وجود نیامده است، و افغانستان کماکان یک کشور مستعمره _ نیمه فئودالی باقی مانده است. هیچ تغییری در تضاد عمده و بقیه تضادها بوجود نیامده است. ثانیاً برای هر خواننده این سوال خلق می‌گردد، کسی که دنبال یک خط ارتجاعی، غلط رویزیونیستی، جنایت کارانه و میهن فروشانه برود می‌تواند وطن پرست باشد؟ اگر چنین است، پس نیروهای خائن و میهن فروش کیست؟ وقتی گفته می‌شود که در بین « احزاب خلق و پرچم»، " تعداد زیادی نیروهای وطن پرست موجود بود" به این معنا است که این "نیروهای زیاد" خادم مردم بوده اند، نه جنایت‌کار؟! آیا نویسندگان " هفته نامه تغییر می‌توانند این "نیروهای زیاد" را معرفی کنند. ممکن این "نیروهای زیاد" در درون " احزاب خلق و پرچم"، " جنبش حرکت برای تغییر" بوده باشد که فعلاً از رویزیونیزم خروشچف بریده و به رویزیونیزم نوحاسته " سنتزهای نوین" روی آورده است. ما روی یک خط صحبت می‌کنیم، نه افراد و اشخاص. وقتی یک خط به رویزیونیزم، اپورتونیزم غلطیده و یک خط جنایت کارانه باشد، هر کس و لو با هر اندیشه و فکری دنبال آن خط روان باشد رویزیونیست و جنایت کار است. زمانی او می‌تواند از رویزیونیزم و اپورتونیزم ببرد که صادقانه و شجاعانه گذشته خود را به نقد به کشد. ما تاکنون چنین " نیروی وطن پرستی در درون "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" اعم از "خلق" و "پرچم سراغ نداریم. هر حزبی وقتی دست به جنایات می‌زند، تمام اعضا در این جنایات شریک اند، مگر کسانی که علیه این جنایات بایستند، نه تنها لفظاً جنایات را محکوم کنند، بل که عملاً در مقابل حزب جنایت کار به ایستند.

بحث " حاکمیت احزاب خلق و پرچم" در سند اولی درست‌تر از سند دومی که گفته " حاکمیت‌های حزب وطن (دو شاخه خلق و پرچم)"، است. زیرا از زمان کودتای هفت ثور 1357 خورشیدی تا زمان به قدرت رسیدن نجیب، هر دو شاخه از حزب "دموکراتیک خلق افغانستان" صحبت می‌کردند. چون مردم در مقابل "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" حساسیت نشان می‌دادند، این طرفد دیگر اشغال‌گران سوسیال امپریالیست بود که بعد از زمان به قدرت رساندن نجیب نام " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را به "حزب وطن" تغییر داد. وقتی کسی تاریخ سیاسی یک حزب را نمی‌داند حق بحث در موردش را ندارد.

حال بحث دیگر نویسندگان "هفته نامه تغییر" را در مورد تضاد بین چین و شوروی که در دو سند با تفاوت بسیار عجیبی تحریر گردیده مورد دقت قرار می‌دهیم. آن‌ها در سند اولی گفته اند:

« هم چنین دخالت نیروهای امپریالیستی و تضادی که بین چین و شوروی وجود داشت _ در بین جنبش بین المللی کمونیستی شکاف ایجاد کرده بود _ نزدیک شدن چین به امریکا و دوری از شوروی باعث شد که سوسیال امپریالیزم شوروی و چین کمونیستی _ که بعد از مرگ مائو و کودتای رویزیونیست‌ها تبدیل به سرمایه داری شد _ از مجاهدین حمایت کنند.»

با تفاوت بسیار زیاد در سند دومی گفته اند :

« هم چنین دخالت نیروهای امپریالیستی و تضادی که بین چین و شوروی وجود داشت و اشتباهات مائو که انقلاب جهانی را از دریچه ملی گرایی چینی می‌دید _ در جنبش بین المللی کمونیستی شکاف ایجاد کرده بود _ نزدیک شدن چین به امریکا و دوری از شوروی باعث شد که سوسیال امپریالیزم شوروی و چین کمونیستی _ که بعد از مرگ مائو و کودتای رویزیونیست‌ها تبدیل به سرمایه داری شد _ از مجاهدین حمایت کنند.»

در سند اولی دو مطلب قابل بحث است. یکی "تضاد میان چین و شوروی" و دومی "حمایت سوسیال امپریالیزم شوروی و چین کمونیستی از مجاهدین". اما در بحث سند دومی علاوه بر این دو مطلب موضوع دیگری که باید به آن پرداخت " اشتباهات مائو که انقلاب جهانی را از دریچه ملی گرایی " می بیند، می‌باشد. روی هر سه مطلب مکث می نمائیم:

در هر دو سند آن‌ها تلاش نموده اند که شوروی خرسچفی را با چین سوسیالیستی یکی بگیرند. شاید صدای اعتراض نویسندگان "هفته نامه تغییر" بلند شود که نه ما چنین نگفته ایم. ما در اخیر بیان کردیم که چین " بعد از مرگ مائو" توسط " کودتای رویزیونیست‌ها به سرمایه داری" تبدیل گردید.

آقایان دست نگه دارید و اجازه دهید تا برای تان خاطر نشان سازیم که این خدعه و نیرنگ دیگری است برای رد مائوئیسم. هر یک از مسایل را توضیح خواهیم داد.

هر گاه خواننده‌ای به اختلاف عمیق ایدئولوژیک سیاسی چین و شوروی آشنائی نداشته باشد، هر دو کشور را یا کمونیستی در نظر می‌گیرد و یا رویزیونیستی. اصل هدف شما هم از این بحث همان است تا در این زمینه سردرگمی و تشتت ایدئولوژیک خلق نمائید. در غیر این صورت شما به خوبی می‌دانید که بعد از درگذشت استالین رویزیونیسم بر حزب و دولت شوروی حاکم گردید، از آن زمان به این طرف شوروی لنینی دیگر کشور سوسیالیستی نبوده بل که به سوسیال امپریالیزم تبدیل گردیده بود. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون بود از خط لنین به دفاع برخاست و علیه رویزیونیسم مدرن روسی مبارزاتش را به درستی به پیش برد. این تضاد و مبارزه، تضاد و مبارزه بین دو کشور نه، بل که تضاد و مبارزه میان انقلاب و ضد انقلاب و میان دو اردوگاه بود. تسلط رویزیونیسم بر شوروی شکاف میان جنبش کمونیستی بین المللی ایجاد نمود. همان طوری که امروز تسلط رویزیونیسم "سنتزهای نوین" آواکیان شکاف میان جنبش کمونیستی ایجاد کرد. زمانی که شما می‌گوئید که « تضادی که بین چین و شوروی وجود داشت _ در بین جنبش بین المللی کمونیستی شکاف ایجاد کرده بود _ » و بدون کوچک‌ترین اشاره بر این که تسلط رویزیونیسم بر حزب و دستگاه دولتی در شوروی سبب ایجاد شکاف در جنبش بین المللی کمونیستی گردید. و به خصوص زمانی گفته می‌شود که «مائو که انقلاب جهانی را از دریچه ملی گرایی چینی می‌دید» (روی این مطلب به تفصیل صحبت خواهیم نمود). به این معنا است که مسبب اصلی این شکاف مائو بوده نه رویزیونیسم مدرن شوروی. در حالی که مائو تسه دون مبارزه بین المللی را از دیدگاه درست و اصولی خط مارکسیستی - لنینیستی علیه رویزیونیسم خرسچفی را آغاز و رهبری نمود. هر گاه کسی این مبارزات را قبول نداشته باشد و آن را انگ "ملی گرایی" بزند، بدون چون و چرا رویزیونیست است.

« مائوتسه دون مبارزه بین المللی علیه رویزیونیسم مدرن به سرکردگی رویزیونیست‌های خرسچفی را رهبری کرد. او از خط ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی در مقابل رویزیونیست‌های مدرن به دفاع برخاست و انقلابیون پرولتری راستین را به گسست از رویزیونیست‌ها و ایجاد احزابی متکی بر اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی فراخواند.

مائوتسه دون تحلیلی نافذ از درس‌های احیاء سرمایه داری در اتحاد شوروی و کمبودها و دستاوردهای مثبت ساختمان سوسیالیسم در آن کشور به عمل آورد. مائو در عین دفاع از خدمات بزرگ استالین اشتباهات وی را جمع‌بندی کرد. او به جمع‌بندی از تجارب انقلاب سوسیالیستی در چین و مبارزه دو خط درون حزب کمونیست این کشور که مکررا علیه مقرهای فرماندهی رویزیونیستی به

راه می افتاد پرداخت. او دیالکتیک ماتریالیستی را در تحلیل از تضادهای جامعه سوسیالیستی استادانه بکار بست.» (زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - مائوتسزم - صفحه 5 - 26 دسامبر 1993)

یکی از امضاء کنندگان این سند "حزب کمونیست انقلابی امریکا" تحت رهبر باب آواکیان و دیگری دنباله روانان ایرانی شان ("حزب کمونیست ایران (م ل م) ") بود. باب آواکیان زمانی که یک مارکسیست - لنینیست - مائوتسزم بود، تضاد میان رویزیونیست‌های حاکم در شوروی و تضاد میان رویزیونیست‌های درون حزب کمونیست چین را به خوبی درک نموده بود. او بعد از مرگ مائوتسه دون و غضب قدرت رویزیونیست‌ها توسط کودتای ارتجاعی در چین، در مقابل رویزیونیست‌های تازه به قدرت رسیده ایستاد و از خدمات مائوتسه دون به دفاع برخاست. او در این مورد در سال 1986 یعنی دو سال بعد از مرگ مائوتسه دون، کتابی در هفت فصل تحت عنوان "خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون" نوشت. او در مقدمه بر چاپ فارسی این کتاب می‌نویسد:

« " خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون " در پاسخ به کودتای ارتجاعی غضب قدرت توسط رویزیونیست‌های عالی رتبه حزب کمونیست چین متعاقب مرگ مائو، نوشته شد.»

باب آواکیان در فصل سوم این کتاب می‌گوید که:

« مائو در مقابله با رویزیونیست‌ها در حزب کمونیست چین و هم پالگی‌های شان در اتحاد شوروی که پیشاپیش قدرت را در آن جا قبضه کرده بودند، به روشنی در حال تکامل دادن افکار خویش در مورد تضاد و مبارزه در دوره سوسیالیسم بود. سال بعد، یعنی سال 1958، این دو خط اساساً متضاد، و این دو راه متضاد که به مقابله حاد با یک دیگر پرداخته بودند، را به خود دید.» (باب آواکیان - خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون - فصل سوم - صفحه 135)

مسائل فوق الذکر بیان گر آن است که مائوتسه دون نه تنها علیه رویزیونیست‌های داخل حزب کمونیست چین، بل که این مبارزه را در سطح بین المللی علیه رویزیونیسم و به خصوص رویزیونیسم خروشچفی به درستی به پیش برده است. مبارزه علیه رویزیونیسم جزء لاینفک مبارزه علیه امپریالیسم است. زیرا مبارزه مائو علیه رویزیونیسم روسی و چینی، مبارزه میان دو خط متضاد و میان دو راه متضاد بود. از نظر نویسندگان "هفته نامه تغییر" مائوتسه دون نباید مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن شوروی را به پیش می‌برد و شگاف میان جنبش بین المللی کمونیستی ایجاد می‌کرد! همان طوری که همین حالا از تمام نیروهای انقلابی می‌خواهند که بدون در نظر گرفتن خط و مشی و بدون مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه رویزیونیسم "سنتزهای نوین" همه زیر یک بیرق برای مبارزه با "بنیادگرایان دینی" جمع شوند. این صحبت بدان معنا است که هم مائوتسه دون در آن زمان مبارزه علیه رویزیونیسم را متوقف می‌نمود و هم مائوتسزم‌ها در شرایط کنونی باید مبارزه علیه رویزیونیسم آواکیان را متوقف نمایند و زیر یک بیرق جمع شوند و از مارکسیزم - لنینیسم - مائوتسزم دست بکشند! رویزیونیست‌ها موظف اند تا یک چنین تبلیغی را جهت سردرگمی و تشتت ایدئولوژیک نسل جوان کشور به نمایند، اما مائوتسزم‌ها موظف اند تا علیه این عوام فریبی به ظاهر انقلابی مبارزه نموده و نقاب کذب را از روی شان بردارند.

اینک روی صحبت دیگر نویسندگان "هفته نامه تغییر" (« اشتباهات مائو که انقلاب جهانی را از دریچه ملی گرایی چینی می‌دید.») مکث می‌نمایم:

به اعتقاد ما هیچ کس نمی‌تواند از اشتباه مبرا باشد. البته این موضوع در مورد مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون نیز صادق است. به قول لنین " کسی اشتباه نمی‌کند که عمل نکند" مائوتسه دون در جریان پراتیک اجتماعی دچار اشتباهاتی شده است. ما نمی‌توانیم این اشتباهات را نادیده بگیریم، برای معلومات بیشتر در این زمینه شما می‌توانید به وب سایت حزب کمونیست (مائوتسزم) افغانستان مراجعه نمود و کتاب "در باره انقلاب فرهنگی" نوشته رفیق ضیاء را مطالعه نمائید. ما علاوه بر این که روی اشتباهات شان انگشت می‌گذاریم خدمات شان را در نظر داشته و از آن‌ها می‌آموزیم و خدمات شان را ارج می‌گذاریم در مقابل عناصر ضد انقلابی که می‌خواهند آن‌ها را "ملی‌گرا"، "ایده آلیست" و غیره بنامند دفاع می‌کنیم.

مائوتسه دون در این مورد چنین می‌گوید:

«... مرتکب اشتباه نشدن امکان ندارد. اشتباه کردن یک پیش شرط حتمی برای شکل گیری یک خط صحیح است. صحبت از خط صحیح، رجوع به یک خط غلط را معنی می‌دهد. هر دوی این‌ها وحدت اضداد هستند.

یک خط صحیح در جریان مبارزه با خط ناصحیح شکل می‌گیرد. صحبت از این که می‌توان از هر اشتباهی جلوگیری کرد، به طوری که فقط چیزهای صحیح به جا بمانند، یک دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی نیست. مسأله این است که اشتباهات کمتر یا کوچک‌تری مرتکب شویم. درست و نادرست وحدت اضداد هستند. تئوری دو جنبه‌ای صحیح است و تئوری تک جنبه‌ای ناصحیح. به لحاظ تاریخی هرگز دیده شده که فقط چیزهای صحیح و عاری از خطا وجود داشته باشد. این صرفاً نفی وحدت اضداد است. این دیدگاه میتافیزیکی است.» (مائوتسه دون - "نمونه‌هایی از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد)" 1959 - صفحه 7)

«منظور از روش دیالکتیکی چیست؟ منظور این است که ما باید هر چیز را تحلیل کنیم و این را بدانیم که اشخاص بلا استثنا مرتکب اشتباه می‌شوند و در کل هیچ کس را نباید به خاطر اشتباه کردن نفی کرد. لنین زمانی گفت که حتی یک نفر در کل جهان نمی‌توان پیدا کرد که هیچ اشتباهی نکرده باشد. من اشتباهات زیادی مرتکب شده‌ام. این اشتباهات به حال من سودمند بود و مرا آموزش داد...» (مائوتسه دون - "نمونه‌هایی از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد)" 1959 - 16)

در این نقل و قول مائوتسه دون به خوبی مشخص است که او با صراحت از اشتباهات خود سخن می‌گوید و در حقیقت از خود انتقاد می‌کند. و بیان می‌دارد که این اشتباهات به حال من سودمند بود و مرا آموزش داد. این به چه معنا است؟ به این معنا است که او از اشتباهات خود انتقاد نموده و از آن دوری گزیده است.

بسیار خوب، آزادی در شیوه بر خورد با هر فرد و هر مطلب، حق مقدس هر فردی است، اما باید برخوردش شرافتمندانه باشد. نه این که بر خوردی غیر شرافتمندانه نماید. زمانی به یک مطلب و یا یک فرد بر خورد انتقادی صورت می‌گیرد باید که اسناد و مدارکی به خوانندگان ارائه گردد. در غیر آن بحث از سرحد اتهام زنی پیش‌تر نخواهد رفت. زمانی که ما به رهبران انقلابی و بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی می‌خواهیم از دید انتقادی برخورد کنیم، باید از کمبودها، اشتباهات و دست‌آوردهای مثبت شان تحلیلی جامع ارائه دهیم و سپس آن را جمع بندی کنیم. و جنبه‌های مثبت و منفی آن‌را ارائه نمائیم و به بینیم که کدام یک عمده و کدام یک غیر عمده است. بر روی جنبه عمده متکی شده و آن وقت حکم خود را صادر نمائیم. در غیر این صورت هر خواننده‌ای که به الفبای کمونیزم آشنائی داشته باشد به نوشته ما با نیش خند زهر آگین پاسخ خواهد داد. ما باید در تحلیل‌های خود تفاوت میان خط و مشی انقلابی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) و ضد انقلابی (روزیونیستی) را به صورت مشخص بیان نمائیم. یا به عبارت دیگر در تحلیل خود ماتریالیسم دیالکتیک را استادانه به کار گیریم. کاری که مائو در رابطه به استالین نمود. مائو در عین دفاع از خدمات بزرگ استالین، اشتباهات او را جمع بندی نمود و با صراحت اعلان نمود که اشتباهات استالین سی فیصد بوده و او هفتاد فیصد دیالکتیسن بود. بناءً او را یک مارکسیست - لنینیست کبیر خواند. مائو در تحلیلی که از شوروی نمود به طور مشخص خط فاصل میان مشی لنینی و مشی روزیونیست‌های تازه به قدرت رسیده در شوروی را کشید و با صراحت بیان نمود که استالین ادامه دهنده خط لنینی در شوروی بود. در حقیقت مائو دست به یک ضد حمله علیه روزیونیسم مدرن خروشچفی که طبقات و مبارزه طبقاتی را در درون شوروی نفی می‌نمود و به این طریق به نفی دیکتاتوری پرولتاریا می‌پرداخت زد.

نتیجه حاصله این که هر گاه نویسندگان "هفته نامه تغییر" به آثار آواکیان زمانی که او مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بود مراجعه می‌کردند و یا حداقل کتاب "خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون" را که دو سال بعد از مرگ مائو نوشته بود مطالعه می‌کردند و یا این که زحمت مطالعه آثار مائوتسه دون را به خود می‌دادند چنین اراجیفی را سر هم بندی نمی‌کردند. اینک برای رد ادعای میان تهی شان نه به آثار مائوتسه دون، بل که به آثار باب آواکیان مراجعه می‌نمائیم. اسناد ارائه شده آواکیان ثابت می‌نماید که مائوتسه دون نه تنها به انقلاب چین و جامعه چین خدمات شایانی نموده است، بل که به منظور خدمات بهتری برای طبقه کارگر جهانی مارکسیسم - لنینیسم را به شکل کاملاً درست و اصولی تکامل داده است، و مرحله سوم این تکامل به نام وی ثبت گردیده است. ما ناچاریم که قضاوت زیرین را از کتاب "خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون" باب آواکیان درباره مائوتسه دون یاد آوری کنیم:

« تا به این زمان، تا سال 58 - 1957، دو تحول بسیار بزرگ در جنبش بین‌المللی کمونیستی در درون کشورهای سوسیالیستی رخ داده بود. یکی آن که در خود چین تا سال 1956 تحول سوسیالیستی مالکیت، دیگر به طور عمده به دست آمده بود، این بدان معناست که در صنعت، مالکیت دولتی اساساً مستقر گشته بود، در حالی که در کشاورزی به شکل پائین تری از مالکیت سوسیالیستی در روستاها، یعنی شکل مالکیت جمعی بر زمین و ابزار تولیدی مهم توسط گروه‌هایی از دهقانان، غالب گشت. و البته این یک پیشرفت و پیروزی عظیمی برای انقلاب چین و پرولتاریای سراسر جهان بود.

اما در همان زمان، عقب‌گرد عظیم در اولین کشور سوسیالیستی جهان در حال تکوین بود. این البته، به قدرت رسیدن رویزیونیست‌ها به رهبری خروشچف در اتحاد شوروی و آغاز پروسه به قهقرا بردن تمام انقلاب در اتحاد شوروی و برگشت به سرمایه داری بود. به مثابه یک بخش لازم و بسیار حیاتی از پیش‌برد پروسه احیاء سرمایه داری، خروشچف کارزار حمله‌ای را بر علیه دیکتاتوری پرولتاریا به راه انداخت. آن گونه که قبلاً دیده ایم، بخش مرکزی از این مسأله، به شکل حمله‌ای کینه جویانه و مبتذل بر علیه استالین که طبقه کارگر شوروی را در تحکیم و پیش‌برد دیکتاتوری اش رهبری کرده بود، به خود گرفت. اما در همان زمان خروشچف هم چنین دست به یک حمله جامع‌تر ایدئولوژیک بر علیه دیکتاتوری پرولتاریا زد. او چنین استدلال می‌کرد که در زمان‌های قبل (شاید تحت رهبری لینن و در سال‌های اول رهبری استالین) دیکتاتوری پرولتاریا لازم بوده است، اما اکنون دیگر نیازی به آن نمی‌باشد و بنابراین دولت شوروی می‌تواند "دولت تمام افراد، و تمام طبقات" در جامعه شوروی باشد. این تز که خروشچف آن را "تکامل خلاق مارکسیزم" می‌خواند، در واقع به وضوح آشکارترین شکل ایدئولوژی بورژوازی بود، که همیشه سعی کرده چنین بنماید که دولت ماورای طبقات می‌باشد. تا دقیقاً از این طریق بتواند دیکتاتوری اش را بر پرولتاریا اعمال نموده، و او را از نظر سیاسی خلع سلاح نماید.

هم چنان که قبلاً گفته شد، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو در مقابل چنین حملاتی که به مارکسیزم - لنینیسم می‌شد، با دفاع از دست آوردها و نقش کلی استالین و هم چنین با دفاع از تئوری اساسی دیکتاتوری پرولتاریا، دست به یک ضد حمله زد. اما در همان زمان در درون خود حزب کمونیست چین نیز مبارزه حاد بین دو خط در جریان بود؛ مبارزه‌ای که انعکاسی از مبارزه جاری در درون جنبش کمونیستی بین‌المللی و هم چنین مبارزه طبقاتی در چین به طور کلی بود. آن‌هایی که در درون حزب کمونیست چین، به خصوص در سطوح بالایی حزب بودند، و به طرف راه سرمایه داری گرایش داشتند طبیعتاً پشتوانه‌ای در رویزیونیسم خروشچف و شرکاء یافتند و به سختی به مقابله با تلاش‌های افشاگرانه و مبارزه جویانه مائو و دیگر رهبران انقلابی حزب کمونیست چین بر علیه این رویزیونیسم، پرداختند. بدین ترتیب در این زمان مائو مبارزه سختی را بر علیه رهروان رویزیونیستی مانند لیوشائوچی و دن سیائوپین، که معتقد بودند طبقات و مبارزه طبقاتی در چین در حال مردن هستند، و این که اساساً دیگر نیازی به دیکتاتوری پرولتاریا در چین وجود ندارد، به پیش می‌برد.

به مثابه بخشی از مبارزه مائو در آن زمان دو موضع بسیار مهم درباره مبارزه طبقاتی در خود چین اتخاذ کرد، که این موضع‌گیری‌ها هم‌چنین مفاهیم بسیار گسترده‌تری را در مورد تمام دوره سوسیالیسم به طور کلی در برداشت. در مارس 1957 مائو در "سخنرانی در کنفرانس کشوری حزب کمونیست چین درباره کار تبلیغاتی" تحلیل مهمی بدین مضمون کرد که:

" برای تحکیم قطعی آن (سوسیالیسم) باید ضمن صنعتی کردن سوسیالیستی کشور و ادامه پیگیر انقلاب سوسیالیستی در جبهه اقتصادی، در جبهه سیاسی و ایدئولوژیک نیز به طور دائم و سخت به مبارزات انقلابی سوسیالیستی و تربیت سوسیالیستی پرداخت ... در چین مبارزه برای تحکیم نظام سوسیالیستی، مبارزه بر سر این که معین شود آیا سوسیالیسم چیره می‌شود یا سرمایه داری، هنوز طی یک دوره تاریخی بسیار طولانی ادامه خواهد داشت." (47)

و یک ماه قبل از آن، مائو در باره "حل صحیح تضادهای درون خلق" به روشنی گفته بود که:

در چین، گر چه تحول سوسیالیستی در مورد سیستم مالکیت به طور اساسی انجام یافته و مبارزات طبقاتی وسیع و طوفان آسای توده‌ای که مشخصه دوره انقلاب است، به طور عمده پایان پذیرفته ولی بقایای طبقات سرنگون شده مالکان ارضی و کمپرادورها هنوز موجود است، بورژوازی هنوز بر جاست و خرده بورژوازی تازه در حال تحول است. مبارزه طبقاتی هنوز تمام نشده است.

مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه طبقاتی بین نیروهای سیاسی گوناگون و مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در زمینه ایدئولوژیک هنوز مبارزه طولانی و پیچیده خواهد بود و حتی گاهی بسیار حدت خواهد یافت. پرولتاریا کوشش می‌کند تا جهان را طبق جهان بینی خود دگرگون سازد و بورژوازی نیز سعی دارد تا جهان را طبق جهان بینی خود تغییر دهد. در این مورد، این مسأله "پیروزی کی بر کی" سوسیالیزم یا سرمایه داری، هنوز عملاً حل نشده است." (48)

این دو نوشته از اهمیت عظیمی برخوردارند چرا که در آنها، برای اولین بار در تاریخ جنبش بین المللی، صریحاً خاطر نشان گردیده که طبقات و مبارزه طبقاتی کماکان تحت سوسیالیزم پا بر جا هستند، و این که به خصوص مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی حتی پس از کامل شدن دگرگونی سیستم مالکیت کماکان ادامه می‌یابد، و این که این مسأله برای مدت زمانی طولانی ادامه خواهد یافت، و مبارزه برخی اوقات بسیار حاد خواهد شد.» (باب آواکیان - خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون - فصل ششم - صفحات 329 - 330 - 331 و 332 - تاکیدات همه جا از من است)

این نقل طویل باب آواکیان از کتاب "خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون" در حقیقت سیلی محکمی است بر روی رویونیست‌های "سنتز نوین" آواکیان که با شعار "انقلاب کمونیستی"، منکر دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیزم اند، می‌باشد.

این نقل طویل را به این خاطر یاد آور شدیم که خوانندگان و به خصوص کسانی که ناآگاهانه از دنبال "جنبش حرکت برای تغییر" گام بر می‌دارند، در یابند که نویسندگان "هفته نامه تغییر" واقعیت را وارونه جلوه می‌دهند تا رویونیزم خویش را جای‌گزین مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نمایند، و رهبر بین المللی پرولتاریای جهان را "ناسیونالیست" معرفی نمایند. به بحث دیگر باب آواکیان توجه نمائید:

«... احتمال مبدل شدن نهادهای سوسیالیستی - و حتی جامعه سوسیالیستی به طور کلی - به سرمایه داری وجود خواهد داشت. این درک خدمتی بزرگ که توسط مائوتسه دون به تئوری مارکسیستی - لنینیستی در مورد این مسایل واقعاً مهم، می‌باشد.» (باب آواکیان - خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون - فصل سوم - صفحه 149 - تاکید از من است)

کتاب "خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون" در حقیقت اثر ماندگاری است که در جنبش بین المللی کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) جایگاه خاص خود را داراست. این اثر حقیقتی است که برای هر نماینده استثمار شونده‌گانی که در راه رهایی خود مبارزه می‌کنند عیان است. این حقیقت که مائو یک انترناسیونالیست کبیر است برای هر مائوئیست مسلم است، و باید با مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی جدی و پی‌گیر علیه انواع و اشکال رویونیزم که می‌خواهد چهره مائوتسه دون را وارونه جلوه دهد مبارزه نماید و از خدمات و دست آورد هایش دفاع نماید.

"جنبش حرکت برای تغییر" خدعه به کار برد و مهملات صرف به هم بافت که گویا "مائو به انقلاب جهانی از دید ملی گرایی چینی می‌دید". این "جنبش" می‌خواهد بر اساس همین واژگون سازی! خدماتی که مائوتسه دون به جنبش بین المللی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و انقلاب جهانی نموده نفی نمایند و بدین طریق مائوتسه دون را به نسل جوان کشور که هیچ معلوماتی درباره وی ندارد یک لیبرال متعارفی معرفی کنند.

ولی این شیادی بسیار ناشیانه است و نمی‌تواند "جنبش حرکت برای تغییر" را نجات دهد. زیرا در نقل قول‌هایی که از آواکیان بیان گردید اثبات شد که مائوتسه دون نه تنها مارکسیست - لنینیست کبیر بود، بل که مارکسیزم - لنینیزم را در سه جزء مارکسیزم تکامل داده است. برای تثبیت بیش تر حرف‌های مان باز هم به ارائه چند مطلب دیگر از همین اثر باب آواکیان می‌پردازیم:

« در سال 1962 این درک مائو یک جهش کیفی کرده بود. در ماه اوت و سپتامبر همان سال در پلینوم دهم کمیته مرکزی هشتم حزب کمونیست چین بود که مائو آن چه را که به عنوان خط اساسی حزب کمونیست چین برای دوره تاریخی سوسیالیسم شناخته شده است مطرح کرد:

"جامعه سوسیالیستی یک دوران تاریخی نسبتاً طولانی را در بر می‌گیرد. در دوره تاریخی سوسیالیسم هنوز طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی، و مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری، و خطر احیاء سرمایه موجود است. ما باید طبیعت پیچیده و طولانی این مبارزه را درک کنیم. ما باید هوشیاری خود را بالا ببریم. ما باید تربیت سوسیالیستی را به پیش ببریم. ما باید به درستی تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی را درک کرده و حل کنیم، تضادهای بین خودمان و دشمن را از تضادهای میان خلق متمایز ساخته و آن‌ها را به درستی حل نمائیم. در غیر این صورت یک کشور سوسیالیستی مثل ما به ضد خود تبدیل شده و از بین خواهد رفت، و احیاء سرمایه داری در آن صورت خواهد پذیرفت. از هم اکنون، باید هر سال و هر ماه و هر روز این را به خاطر بیاوریم تا به توانیم درکی عمیق از این مسأله حفظ کرده و یک خط مارکسیست _ لنینیستی داشته باشیم." (49)

تحلیلی که در این جا بیان شده تکاملی نوین در تئوری مارکسیست _ لنینیستی است، تحلیلی که یک پشرفت کیفی بالاتر از هر آن چه که قبلاً در جنبش بین المللی کمونیستی به دست آمده بود، را نمایندگی می‌کند. « (باب آواکیان _ "خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون" _ فصل ششم _ صفحه 233 _ 234 _ تاکید از من است)

«مائو تا آخرین لحظات عمرش به رهبری کردن حزب کمونیست چین و توده‌ها در مبارزه انقلابی ادامه داد. مائو در طول این مبارزه و کمی قبل از مرگش بیانیۀ داد که در بخشی از آن گفته شد:

"شما در حال انجام انقلاب سوسیالیستی هستید، و هنوز نمی‌دانید که بورژوازی در کجاست. بورژوازی درست در حزب کمونیست است _ آن‌هایی که در قدرتند و راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند. رهروان راه سرمایه داری هنوز در جاده سرمایه داری هستند." (63)

این یکی از خدمات مهم به تئوری مارکسیستی _ لنینیستی و به خصوص اقتصاد سیاسی مارکسیستی بود...» (باب آواکیان _ خدمات فنا ناپذیر _ فصل سوم _ صفحات 150 _ 151 _ تاکید از من است)

« از تمام این‌ها می‌توان به اهمیت عظیم آخرین بیانیۀ مائو بر روی این مسئله پی برد: یعنی این که بورژوازی _ درست در حزب کمونیست است _ آن‌هایی که در قدرتند و راه سرمایه داری را می‌گیرند". این تحلیل مائو از اهمیت مرگ و زندگی برای پرولتاریا و انقلابیون مارکسیستی که در حال پیش‌برد مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و برای هدف نهایی کمونیسم می‌باشند، برخوردار است. این تحلیل یک اسلحه جدید و قدرتمند پرولتاریا در این مبارزه است.

این امر یک دلیل مهم دیگر است مبنی بر این که چرا خدمات مائوتسه دون به خصوص در عرصه اقتصاد سیاسی، و هم چنین در سیاست اقتصادی و ساختمان سوسیالیسم _ و در عرصه‌های دیگر _ پیش‌رفت دیگری توسط پرولتاریا و علم رهایی‌بخش می‌باشد. این خدمات حقیقتاً فنا ناپذیرند و هرگز نمی‌تواند پاک شده، مورد انکار و یا کم بهایی قرار گیرند، علیرغم این که چه حوادثی در جهان رخ دهد.» (باب آواکیان _ خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون _ فصل سوم _ صفحه 155 تاکیدات از من است)

تنها کسی ممکن است که مسایل فوق الذکر را متوجه نشود و یا آن‌را نادیده انگارد که یا خادم بورژوازی باشد و یا از لحاظ سیاسی مرده باشد.

همان طوری که قبلاً بیان گردید، این اثر باب آواکیان با وجود ارتداد وی، جزء ذخایر استوار پرولتاریا باقی می‌ماند. هر گاه باب آواکیان از مارکسیسم _ لنینیسم _ مائوئیسم دست کشیده بود، حداقل می‌توانست که یک تاریخ نگار خوب مارکسیست باقی بماند که تمام حقایق عینی را بیان نماید. آثار متعدد وی قبل از ارتدادش بیان گر همین مدعا است. اما متأسفانه که او چنین نمی‌کند، با ارائه

"اساس نامه و مانیفست" حزب کمونیست انقلابی امریکا (RCP) راه ارتداد را در پیش گرفت و به خدمت گذار بورژوازی تبدیل گشت.

اگر "جنبش حرکت برای تغییر" می خواست به طور جدی و شرافتمندانه استدلال کند، باید به خود زحمت می داد و به آثار مائوتسه دون مراجعه می نمود و یا حداقل همین اثر باب آواکیان را مطالعه می نمود. هر گاه آن ها به آثار مائو و یا آثار باب آواکیان قبل از ارتدادش مراجعه می کردند، هرگز چنین اراجیفی را سر هم بندی نمی کردند. کسانی چنین اراجیفی را آگاهانه سرهم بندی می کنند که خادم بورژوازی باشند.

"جنبش حرکت برای تغییر" برای این که ارتداد رویونیستی خود را مستور نماید، ضروری است که در هر گامی که بر می دارد شیدایی کند تا خود را "محق" جلوه دهد.

کنه مطلب در همین جاست. تمام سفته گویی ها نیرنگ ها و تخطئه های سیاسی از آن جهت مورد نیاز رویونیست های "جنبش حرکت برای تغییر" است که از زیر بار انقلاب قهری شانه خالی نمایند و به سیاست کارگری لیبرالی به پیوندند.

باب آواکیان در کتاب "خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون" در صفحه 39، فصل اول خدمات مائو تسه دون را تحت عنوان "یک انترناسیونالیست کبیر" مورد بررسی قرار می دهد. اما بعد از این که راه ارتداد را در پیش گرفت روی تمام گذشته خود پا گذاشت و امروز باید هم او و هم دنباله روانش بر مائو بتازند.

«مائو بزرگ ترین انقلابی و بزرگ ترین رهبر مارکسیست – لنینیست زمان ما بود. او بیش از 50 سال مردم چین را در مبارزاتی تاریخی رهبری کرد و به طبقه کارگر و مردم ستمدیده تمام کشورها الهام روشنائی نوین بخشید.

تحت رهبری او چین از یک کشور عقب مانده تحت سلطه امپریالیزم به پایگاه پرولتاریایی بین المللی در جنگ علیه امپریالیزم و ارتجاع، به سنگر و چراغ رهنمای انقلاب جهانی بدل گشت. خدمات مائوتسه دون به جنبش انقلابی در سطح جهان، به علم انقلاب طبقه کارگر بین المللی مارکسیزم – لنینیزم و به ماموریت تاریخی طبقه کارگر در محو تمام تمایزات طبقاتی و به ظهور رساندن عصر کمونیزم در واقع فنا ناپذیر می باشد.» (باب آواکیان – "خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون" – فصل اول – مقدمه – تاکیدات از من است)

«اما در میان رهبران بزرگ مارکسیست، مائو تسه دون اولین کسی بود که خط نظامی مارکسیستی و سیستم تفکر در امور نظامی را به صورتی کامل و همه جانبه تکامل داد.» (باب آواکیان – خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون – فصل دوم – صفحه 49)

«به عبارت دیگر همین طور که مائو گفت جنگ خلق جنگ توده ها است. این کار بست مهم نه تنها در کشورهایی مثل چین بلکه در مقیاس جهانی برای مبارزه انقلابی در تمام کشورها صادق است.» (باب آواکیان – خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون – فصل دوم – صفحه 50)

بالاخره آقای "یاسر کارگر" و فرقه کوچک اش هم، همه فوت و فن های تبلیغاتی و توطئه گری را به کار می برند تا مائوتیزم را به زعم خودشان عقب بزنند و رویونیزم "سنتزهای نوین" را جایگزین آن نمایند. ضرب المثل مشهوری است که "آفتاب با دو انگشت پنهان نمی شود." حقایق برای تمامی نیروهای مائوتیست هم چو آفتاب روشن است. برای کسانی که تازه به مبارزات سیاسی رو آورده اند، دیر یا زود این حقایق مشخص خواهد شد که آواکیان و دنباله روانان شان راه ارتداد را در پیش گرفته اند.

بنا به قول انگلس «خواننده می تواند هر مفهومی که دلش می خواهد برای این جملات تو خالی قائل شود. گر چه مطمئن ترین کار این است که اصولاً هیچ معنائی برای آن قائل نشود.» (انتی دورینگ – صفحه 190)

"جنبش حرکت برای تغییر" مدعی است که:

« نزدیک شدن چین به امریکا و دوری از شوروی باعث شد که سوسیال امپریالیزم شوروی و چین کمونیستی _ که بعد از مرگ مائو و کودتای رویزیونیست‌ها تبدیل به سرمایه داری شد _ از مجاهدین حمایت کنند.»

خواننده به خوبی متوجه می‌شود که نویسندگان "هفته نامه تغییر" با چه ظرافت و تردستی جملات فوق را سرهم بندی نمودند. این جمله این مفهوم را در اذهان تداعی می‌کند که زمان جنگ مقاومت احزاب جهادی علیه سوسیال امپریالیزم شوروی، چین یک کشور کمونیستی بوده است. در حالی که این واقعیت ندارد. زمانی که سوسیال امپریالیزم به افغانستان تجاوز کرد و آن را اشغال نمود، سه سال از مرگ مائوتسه دون گذشته و چین به یک کشور رویزیونیستی تبدیل گردیده بود. مطلب دیگری که در جمله فوق حقیقت ندارد این است که آن‌ها مدعی اند «نزدیک شدن چین به امریکا و دوری از شوروی» باعث گردید تا «سوسیال امپریالیزم و چین کمونیستی از مجاهدین حمایت کنند»

زمانی که رویزیونیست‌ها تحت رهبری خروشچف قدرت حزبی و دولتی را قبضه نمودند حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون به مبارزه علیه رویزیونیزم خروشچف برخاست. این دوخط و دو راه متفاوت میان چین سوسیالیستی و شوروی رویزیونیستی خط و مرز کشید و از یک دیگر فاصله گرفتند. در این زمان مائوتسه دون نه تنها علیه رویزیونیزم نوخاسته شوروی، بل که علیه امپریالیزم نیز مبارزاتش را به صورت جدی و پی‌گیر ادامه داد. بعد از کودتای رویزیونیزم در چین و قدرت گیری رویزیونیزم سه جهانی، چین دروازه هایش را به روی غرب باز نمود و به امریکا نزدیک و نزدیک‌تر گردید. زمان تجاوز و اشغال افغانستان توسط نیروهای سوسیال امپریالیزم شوروی، چین رویزیونیستی در کنار امپریالیزم امریکا و متحدینش ایستاد، چین رویزیونیستی نه تنها از مجاهدین حزب اسلامی حمایت نمود، بل که "سازمان رهائی افغانستان" را نیز در بغل گرفت. زیرا این سازمان به خاطر کمک‌های مالی هنگفت و تجهیزات نظامی، خط و مشی رویزیونیستی سه جهانی را پذیرفته بود و آن‌را در "مشعل‌رهای" برنامه‌ای ساخت. اما سوسیال امپریالیزم شوروی به هیچ‌وجه از مجاهدین حمایت نکرد. سوسیال امپریالیزم و رژیم دست‌نشانده‌اش از مجاهدین و بقیه نیروها زمانی حمایت نمودند که به تسلیم طلبی ملی تن دادند.

ما نمی‌دانیم که "جنبش حرکت برای تغییر" چرا دست به چنین وارونه سازی‌هایی می‌زند. در مورد وارونه سازی شخصیت مائوتسه دون، اهداف شان به کلی مشخص است، اما در مورد وارونه سازی تاریخ افغانستان مبهم است. به نظر من که این وارونه سازی (حمایت سوسیال امپریالیزم از مجاهدین) عمدی نیست، بل که از روی عدم دانش صورت گرفته است. مائوتسه دون در مورد کسانی که چیزی نمی‌داند و لب به سخن می‌گشاید با صراحت می‌گوید که "تحقیق ناکرده حق سخن گفتن ندارد" برای نویسندگان "هفته نامه تغییر" توصیه می‌نمایم که بدون تحقیق نه چیزی بگویند و نه بنویسند، زیرا گندش به مشام همه می‌رسد.

ذکر تمام یاوه‌هایی که نویسندگان "هفته نامه تغییر" به رشته تحریر در آورده محال است، زیرا هر عبارت آن‌ها ورطه بی‌انتهای از ارتداد رویزیونیستی است. اما با آن هم مجبوریم بعضی از آن‌ها را مورد دقت و بررسی قرار دهیم

در سرمقاله سند دومی دست‌کاری شده که به تاریخ 21 اسد 1402 خورشیدی انتشار یافته است، ارتداد رویزیونیستی شان را بکلی آشکار نموده اند. به این یاوه سرایی توجه نمائید:

«وقتی نوک پیکان این است. مشخص است که باید به صورت واضح و روشن به میدان رفت. نه این که خود را پشت این پلاتفرم تشکیلاتی و یا آن پنهان ساخت یا پلاتفرم‌های ساخت که خالی از هاکسلی‌ها و پا برهنه است و با توجیح اینکه مثلن یک بیانیه که از طریق یک آدرس به نشر رسیده است و چون تیز بوده، جسد مرده و گندیده‌ی آن را بدوش بکشیم.» (سرمقاله شماره نوزدهم - صفحه اول)

مارکس و انگلس در "مانیفست حزب کمونیست" می‌گویند: «کمونیست‌ها از پنهان کردن نظرات و هدف‌های خود اکراه دارند.» باید توجه داشت که مورد خطاب مارکس و انگلس فقط کمونیست‌ها (فعالاً مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها) اند، نه رویزیونیست‌ها. چون رویزیونیست‌ها از خدعه و نیرنگ کار می‌گیرند همیشه صحبت‌های شان را گنگ و مبهم مطرح می‌کنند. هیچ‌گاه جرأت ندارند که رک و صریح موضع بگیرند و مخاطب شان را مشخص بسازند. به این جمله شان توجه کنید: «و با توجیح اینکه مثلن یک بیانیه که از طریق یک آدرس به نشر رسیده است و چون تیز بوده، جسد مرده و گندیده‌ی آن را بدوش بکشیم.» این جمله

بسیار گنگ و مبهم بیان گردیده که هر خواننده نمی‌تواند هدف نویسنده و یا نویسندگان "جنبش حرکت برای تغییر" را درک نمایند، جز کسانی که خط و مشی رویزیونیستی "سنتزهای نوین" را می‌دانند. درباره این موضوع بعداً با تفصیل بیش‌تری صحبت خواهیم نمود.

اما کمونیست‌هایی که مورد خطاب مارکس و انگلس می‌باشند، نظر سیاسی شان را باز و رو راست مطرح می‌نمایند، در صحبت‌های شان مخاطب شان مشخص است و همیشه آماده اند تا نظرات سیاسی خو را در مورد هر مسأله مهم سیاسی علناً ابراز نمایند و موضع موافق یا مخالف اتخاذ کنند. همان طوری که در نقد "جنبش حرکت برای تغییر" نظر سیاسی خود را علناً ابراز نمودیم و با اسناد و مدارک ارائه شده ثابت نمودیم، خطی که این جنبش تعقیب می‌کند یک خط رویزیونیستی است. انتقاد باید رک و صریح باشد که هر خواننده بتواند مفاهیم را درست درک کند. وقتی که حزب کمونیست انقلابی امریکا اساس‌نامه و مانیفست خود را نشر نمود، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نظر سیاسی خود را به طور علنی مطرح نمود و آن را بعنوان یک خط پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی مورد تجزیه و تحلیل قرارداد و به نقد همه جانبه آن پرداخت. وقتی انحرافات این خط عمیق‌تر گردید و تا آن حدی پیش رفت که آواکیان و دنباله روانان ایرانی‌اش بطور مطلق چار چوبه مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را دور ریختند و بفکر ایجاد چار چوبه دیگری به غیر از چار چوبه مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم گردیدند، و مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را "سلاح زنگ زده و کهنه شده" قلم‌داد نموده و به صراحت گفتند که «نباید پشت آن سنگر گرفت» در آن زمان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تمامی این اسناد را پاسخ داد و در جلو روی پسا مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم کلمه رویزیونیزم را نیز علاوه نمود. از آن به بعد حزب ما علیه "سنتزهای نوین" آواکیان بعنوان یک خط رویزیونیستی مبارزات خود را شروع نمود. وقتی از هر طرف "سنتزهای نوین" آواکیان مورد انتقاد قرار گرفت، در آن وقت بود که آواکیان و دنباله روانان ایرانی شان دیگر رک و راست به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نتاختند، اما در لفافه علیه آن موضع گرفتند و برای فریب نسل جوان و توده‌های زحمت‌کش گاه و بی‌گاه از مارکس و یا لنین نقل و قولی نمودند. در همان زمان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دقیقاً خاطر نشان ساخت که خط مطرح شده در اساس‌نامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا و مانیفست آن حزب دارای استقامت استراتژیکی ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است، اما جهت‌گیری‌های تاکتیکی این حزب و دنباله روانان ایرانی شان تا حدودی در تخالف جهت‌گیری استراتژیکی این خط قرار دارد. حزب ما در همان زمان بیان نمود که این جهت‌گیری‌های تاکتیکی فکری اسناد اساسی حزب کمونیست انقلابی امریکا و دنباله روانان ایرانی شان به منظور کم کردن زندگی غلیظ و غیر قابل قبول و حساسیت بر انگیز استقامت استراتژیکی ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی شان قرار دارد. حزب ما صریحاً بیان نمود که "سنتزهای نوین" آواکیان عملاً در خدمت منافع سرمایه داری انحصاری کار و پیکار می‌نماید. این پیش‌بینی حزب ما درست از آب در آمد، در انتخابات امریکا آواکیان علناً طرف جوبایدن ایستاد و در اعلامیه منتشر شده خود از تمامی طرف‌دارانش خواست تا به بایدن رای دهند.

نویسندگان "جنبش حرکت برای تغییر" نیز مانند رهبر رویزیونیست شان جرأت و شهامت آن را ندارند که نظرات سیاسی شان را رک و صریح مطرح نمایند، لذا آن را مانند هر ایدئولوگ بورژوازی در لفافه می‌پیچانند. گرچه آن‌ها می‌گویند «وقتی نوک پیکان این است. مشخص است که باید به صورت واضح و روشن به میدان رفت. نه این که خود را پشت این پلاتفرم تشکیلاتی و یا آن پنهان ساخت یا پلاتفرم‌های ساخت که خالی از هاکسلی‌ها و پا برهنه است.» اما خودشان این کار را نمی‌کنند و به صورت "واضح و روشن به میدان" نمی‌آیند و خود را پشت الفاظ و کلمات کنگ و مبهم پنهان می‌کنند. حال می‌بینیم که هدف از ساخت "پلاتفرم" توسط "هاکسلی‌ها" چیست و این "هاکسلی‌ها" کیانند؟ ابتدا "هاکسلی‌ها" مورد نظرشان را به خوانندگان معرفی می‌کنیم تا به صورت واضح و روشن مشخص شود که هدف شان از "هاکسلی‌ها" کیست.

«آلدوز - لیونارد هاکسلی نویسنده وفلسوف بریتانیائی و یکی از اعضای برجسته خانواده هاکسلی بود.» «هاکسلی یک انسان گرا، صلح جو و هجو نویس بود. بعدها موضوع های روحانی هم‌چو فرا روان‌شناسی، عرفان فلسفی به طور مشخص و عام گرای نیز در

شماره‌های او قرار گرفتند. در سال‌های پایانی زندگیش او را به عنوان یکی از دانش‌مندان بر جسته زمانه خودش پذیرفته بودند، او هفت بار برای دریافت جایزه نوبل نامزد شده بود.»

(وبسایت ویکی - https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D9%84%D8%AF%D9%88%D8%B3_%D9%87%D8%A7%DA%A9%D8%B3%D9%84%DB%8C)

«هاکسلی فیزیولوژیست و زیست‌شناس انگلیسی که از طرف داران داروین بود و درباره تکامل و اندام‌شناسی و علم تشریح و دیگر زمینه‌های علوم کتاب‌ها نوشت»

(وبسایت آبادیس - <https://abadis.ir/fatofa/%D9%87%D8%A7%DA%A9%D8%B3%D9%84%DB%8C/>)

جای هیچ شک و شبه‌ای وجود ندارد، پلاتفرمی که توسط رویزیونیست‌های "سنتز نوین" آواکیان و دنباله‌روانان شان ارائه گردیده توسط چنین "هاکسلی"‌های به رشته تحریر در آمده است. زیرا در آئین‌نامه جدید "حزب کمونیست انقلابی امریکا (R C P)" عضویت در حزب فقط و فقط "تمایل به انقلاب" ذکر گردیده است، نه خط و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی. این شرط عضویت برای هر "هاکسلی" قابل قبول است. چنین حزبی در حقیقت یک سازمان نامشخص و بی‌در و پیکر است که به هر پروفیسور، دانشجو و هر اعتصاب‌کننده‌ای اجازه می‌دهد تا به عضویت حزب در آید. در حقیقت فورمول آواکیان در مورد حاصل نمودن عضویت حزب در خدمت منافع روشنفکران بورژوازی (هاکسلی‌ها) که از انضباط حزبی و اطاعت اقلیت از اکثریت نفرت دارند خدمت می‌نماید. مشخصه این هاکسلی‌ها همانا روح انفراد منشی و عدم انضباط‌پذیری تشکیلاتی است.

از نظر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم حزب عبارت از سیستم واحد تشکیلاتی است که دارای مقامات بالایی و پائینی بوده و تمامی آن‌ها تحت نظارت حزب کار می‌کنند. اصول مخفی‌کاری را به تمام معنا مراعات نموده و دارای روحیه انضباط‌پذیری اند و تابع تصمیمات اکثریت می‌باشند. یا به عبارت دیگر حزب عبارت از سیستم واحد تشکیلاتی است که اصول انضباطی واحدی را رعایت می‌نمایند یعنی:

1. تبعیت فرد از تشکیلات
2. تبعیت اقلیت از اکثریت
3. تبعیت سطوح پائین‌تر از سطوح بالا تر
4. تبعیت کل حزب از کمیته مرکزی.

در چنین حزبی جایی برای هاکسلی‌ها نیست. زیرا مطالب فوق‌الذکر با روحیه انفراد منشی شان در تضاد قرار دارد. هاکسلی‌ها فقط می‌توانند در اطراف احزاب بورژوائی (اپورتونیستی و رویزیونیستی) گرد آیند. از بحث "جنبش حرکت برای تغییر" مشخص است که آن‌ها پلاتفرم و اساس‌نامه‌ای که "خالی از هاکسلی‌ها" باشد قبول ندارند. بناءً این خط و مشی در تقابل با خط و مشی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی قرار دارد.

از نظر مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها در گام نخست باید یک خط مشی عمومی صحیح (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) که دارای برنامه حداقل و حداکثر بوده، ارائه گردد. زمانی که این مسأله به صورت درست حل گردید، بنا به قول استالین «آن وقت موفقیت امر منوط به کارهای تشکیلاتی، منوط به متشکل ساختن مبارزه در راه اجرای خط مشی حزب، منوط به انتخاب صحیح اشخاص و نظارت در اجرای تصمیمات تشکیلات مسئول می‌باشد.» داشتن یک خط و مشی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی نخستین و مهم‌ترین کار است، البته به تنهایی کافی نیست. این خط و مشی باید به کار بسته شود، یعنی تئوری در پراتیک پیاده گردد. در غیر این صورت خط مشی صحیح هم روی کاغذ باقی خواهد ماند. برای این‌که بتوان خط مشی سیاسی صحیح را عملی نمود به کدرهای مائوئیست که خط مشی سیاسی حزب را بفهمند، بتوانند از آن دفاع نمایند و برای عملی کردن آن آماده باشند لازم است. فقط توسط چنین کادرهایی است که می‌توان خط و مشی حزب را در میان توده‌ها برد، نه توسط "هاکسلی‌ها".

طبق خواست و نظر "جنبش حرکت برای تغییر" باید خط و مشی حزبی توسط "هاکسلی‌ها" ساخته و پیاده گردد. در فلسفه مائوئیستی جایی برای "هاکسلی‌ها" نیست. زیرا برای مائوئیست‌ها سرخ بودن مقدم بر متخصص بودن است. هر گاه یک متخصص انقلابی (مائوئیست) نباشد، هر خط و مشی که ارائه نماید، خط و مشی پرولتری نه بل که خط و مشی بورژوازی است.

حزبی می‌تواند که از نظر علمی صحیح باشد و از نظر سیاسی به روشن ساختن اذهان پرولتاریا و بقیه زحمت‌کشان کمک نماید که مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم رهنمای ایدئولوژی و عملش قرار داشته باشد، اما حزبی که از "هاکسلی‌ها" ساخته شده باشد فقط به درد بورژوازی می‌خورد. زمانی که رویزیونیست‌های درون روسیه نقش ثئوری را در مبارزات علیه تزاریزم نادیده می‌انگاشتند و چپ و راست از مارکس نقل و قول می‌کردند و می‌گفتند که مارکس می‌گوید «هر قدمی که جنبش عملی بر می‌دارد از یک دوجین برنامه مهم‌تر است» لنین در جواب گفت: «... ما می‌توانیم کاملاً به خود حق دهیم که کلمات مارکس را که در این اواخر بسیار زیاد و بناحق نقل می‌شوند تغییر داده و بگوئیم «هر قدم جنبش واقعی مهم‌تر است... از صدها سازمان و "حزبی" که تنها از روشنفکران تشکیل شده باشند.» (لنین - رویداد های نو و مسایل کهنه - صفحه 8)

حالا ما این حق را به خود می‌دهیم که نقل لنین را تغییر داده و بگوئیم که هر قدم واقعی مهم‌تر... از صدها سازمان و "حزبی" است که از "هاکسلی‌ها" ساخته شده باشد». زیرا به نظر ما حزب باید از عناصر پرولتری ساخته شود نه از "هاکسلی‌ها".

حالا به یاوه گوئی دیگر "جنبش حرکت برای تغییر" توجه نمائید:

«... و با توجیح اینکه مثلن یک بیانیه که از طریق یک آدرس به نشر رسیده است و چون تیز بوده، جسد مرده و گندیده‌ی آن را بدوش بکشیم.»

"جنبش حرکت برای تغییر" یک خط بالاتر این بحث می‌گوید: «وقتی نوک پیکان این است. مشخص است که باید به صورت واضح و روشن به میدان رفت.»

خواننده دقیقاً مشاهده می‌کند که عالی جنابان به هیچ وجه "به صورت واضح و روشن به میدان" نیامده بل که حرف شان را با لفافه بیان نموده اند و به این طریق خواستند تا چهره ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی خود را بپوشانند. با صراحت باید گفت که آن‌ها حتی شهادت یک ایدئولوگ بورژوا را هم ندارند تا به صورت مستقیم علیه مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم موضع‌گیری نمایند. چرا عالی جنابان "آدرسی" که "یک بیانیه" از آن به نشر رسیده و به یک "جسد مرده و گندیده" می‌ماند، به طور واضح بیان نمی‌کنند؟ به خاطر این که هیچ اسناد و مدارکی را نمی‌توانند ارائه نمایند که این "بیانیه" یک "جسد مرده و گندیده" است.

ما قبلاً بیان نمودیم که حزب کمونیست انقلابی امریکا تحت رهبری آواکیان و دنباله روان ایرانی شان در ابتدا در اسناد منتشر شده شان بیان نمودند: جنبش کمونیستی که از کمون پاریس شروع شد به انقلاب فرهنگی خاتمه یافته و این سلاح دیگر کار بردی ندارد، باید آن را دور ریخت و "سنتزهای نوین" را محکم در دست گرفت. آن‌ها گفتند که "سلاح ما دیگر کهنه شده زنگ زده است و نباید پشت آن سنگر گرفت." وقتی حزب ما علیه این چرندیات ایستاد، آن‌ها استقامت تاکتیکی خود را تغییر دادند، دیگر "به صورت واضح و روشن به میدان" نیامدند و علیه مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم موضع نگرفتند، بل که ضدیت خود را با مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم تحت لفافه بیان کرده و می‌کنند تا باشد تعدادی از نسل جوان را فریب داده و به جهت خود بکشند. امروز دنباله روانان افغانستانی رویزیونیسم "سنتز نوین" به دنبال رویزیونیست‌های امریکایی و ایرانی دست به چنین کاری زده اند.

هدف نویسندگان "هفته نامه تغییر" از "بیانیه" همان بیانیه کمونیست است که توسط مارکس و انگلس در سال 1948 میلادی انتشار یافت و لنین آن را کتاب روی میز هر کارگر خواند. همان طوری که رویزیونیسم "سنتزهای نوین" در ابتدا گفتند که "سلاح ما زنگ زده است و نباید پشت آن سنگر گرفت" و باید آن را دور ریخت. امروز دنباله روانان افغانستانی شان این سلاح را "جسد مرده و گندیده" می‌دانند.

آن‌ها از یک طرف خدع‌های به کار می‌برند و مهملاتی را به هم می‌بافتند که گویا مائوتسه دون "ناسیونالیست" است و "انقلاب جهانی را از دریچه ملی‌گرایی می‌دید" و از طرف دیگر زیر لفافه و با بیان جملات گنگ و مبهم می‌خواهند تا مانیفیست کمونیست را "یک جسد مرده و گندیده" معرفی نمایند. آن‌ها تلاش دارند تا زیر نام "کمونیسم نوین" انقلاب قهری و دیکتاتوری پرولتاریا که پایه اصلی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم می‌باشد، دور بریزند و رویزیونیسم "سنتزهای نوین" را جای‌گزین آن کنند. این نغمه به گوش همه مائوئیست‌ها آشنا است، از زمان برنشتین تا کنون این نغمه به اشکال و انواع مختلف زمزمه شده است. این افکار (رویزیونیسم) دیگر کهنه شده و نمی‌تواند به چیزی "نوی" تبدیل شود. چنین افکاری فقط می‌تواند در مغز منحرفین و مرتدینی مانند دنباله‌روان رویزیونیسم "سنتزهای نوین" خطور نماید.

هر کمونیست باید این حقیقت را بخوبی درک کند که: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرن می‌آید.» (مائوتسه دون - درباره تضاد - جلد اول منتخبات)

این گفته‌های مائوتسه دون در واقع تفسیر آخرین جمله مانیفیست کمونیست است که با صراحت بیان می‌نماید: «کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات شان را پنهان دارند. آن‌ها آشکارا اعلام می‌نمایند که فقط از طریق توسل به قهر، از طریق سرنگونی جبری نظام اجتماعی موجود، نیل به هدف‌های شان میسر است.» (تاکیدات از من است)

در اساس‌نامه و بیانیه "حزب کمونیست انقلابی آمریکا" تحت رهبری آواکیان و هم‌چنین دنباله‌روان ایرانی و افغانستانی شان به روشنی معلوم است که توسل به قهر و سرنگونی جبری نظام اجتماعی موجود، یگانه راه نیل به هدف‌ها نیست، برای ایشان نه جنگ انقلابی و وظیفه مرکزی است و نه هم یک اصل جهانشمول مبارزاتی است. دلیل آن هم واضح است: برای رویزیونیست‌های "سنتز نوین" اصلاً سرنگونی نظام اجتماعی موجود و در یک کلام انقلاب مطرح نیست. بل که آن‌ها کاملاً راه ریفورمیسم و دمسازی با بورژوازی انحصاری را در پیش گرفته‌اند. آن‌ها نه از دموکراسی نوین در برابر دموکراسی تیپ کهن دفاع می‌نمایند و نه از دیکتاتوری پرولتاریا تحت سوسیالیسم و نه هم قبول دارند که سوسیالیسم یک دوران گذار طویل‌المدت به کمونیسم است.

جنگ انقلابی بمثابه وظیفه مرکزی و اصل جهان‌شمول است. اما دنباله‌روان رویزیونیسم "سنتز نوین" آواکیان این موضوع را قبول ندارند به همین ملحوظ نمی‌توانند در مورد مائوتسه دون موضع خصمانه‌نگیرند و او را متهم به ملی‌گرایی نکنند.

"جنبش حرکت برای تغییر" از روی بی‌مسئولیتی که دارد از یک سو بر مائو مهر ملی‌گرایی می‌زند و از سوی دیگر مانیفیست کمونیست را "جسد مرده و گندیده" قلم‌داد می‌کنند. نویسندگان این جنبش با این چرندیات به بورژوازی انحصاری می‌پیوندند و می‌خواهند سئونیسم اجتماعی بورژوازی انحصاری را تبرئه نموده و آن را آرایش دهند. آن‌ها در هر گامی که بر می‌دارند، می‌خواهند تا هر اندیشه را درباره انقلاب و هر گامی را به سوی مبارزه مستقیم انقلابی مورد استهزا قرار دهند.

اولین گامی که آن‌ها برای به استهزا قرار دادن اندیشه‌ها و مبارزات انقلابی برداشته‌اند حذف کامل مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بوده و امروز باید دنباله‌روان شان بر مائو و مائوئیست‌ها بتازند.

مائوئیست‌ها و طبقه کارگر بدون جنگ بی‌امان علیه این ارتداد، سست‌عنصری، خوش‌خدمتی در قبال رویزیونیسم و اپورتونیسم و ابتذال نظری بی‌نظیر علیه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نمی‌تواند هدف جهانی انقلابی خود را عملی سازد. رویزیونیسم "سنتز نوین" آواکیان یک پدیده تصادفی نبوده، بل که محصول اجتماعی تضادها بین مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و رویزیونیسم است، یا به عبارت دیگر محصول اجتماعی تضادها بین انقلاب و ضد انقلاب است که آمیزه‌ای از وفاداری لفظی به سوسیالیسم و کمونیسم و تبعیت عملی از بورژوازی انحصاری می‌باشد.

رویزیونیست‌های "سنتز نوین" به جای تیوری کامل انقلابی تکه پاره‌هایی از تیوری رویزیونیستی که از مبارزه انقلابی زنده توده‌ها جدا افتاده و به عقاید جامد و مندرس تبدیل شده زمزمه می‌نمایند. برای فریب نسل جوان و پرولتاریا گاهی نقل و قول‌هایی از

مارکس، لنین و حتی مائوتسه دون بر زبان می‌آورند. بیان چنین نقل و قول‌هایی فقط برای آنست تا روح زنده انقلابی آن‌را حذف نموده و رویونیوم خود را جای‌گزین آن نمایند.

وقتی که سند "وحدت" از طرف "جنبش حرکت برای تغییر" ارائه گردید، ما این سند را به همراه بقیه اسناد شان مورد انتقاد قرار دادیم و ثابت نمودیم که این‌ها انقلابی نه، بل که رویونیوم‌هایی اند که در خدمت بورژوازی انحصاری قرار دارند. آن‌ها جای این‌که بر خود آیند و از خود انتقاد نمایند، کومه نظری سیاسی خود را ثابت ساخته و با اغماض کامل از انحرافات و ارتداد شان به تجدید نظر سند "وحدت" پرداختند که خیلی مبتذل‌تر از سند اولی شان است. آن‌ها از یک سو تلاش ورزیده تا مائوتسه دون را "ناسیونالیست" معرفی نمایند و از سوی دیگر به رد مانیفیست کمونیست پرداختند.

حال مروری بر جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) افغانستان می‌اندازیم، تا ثابت نمایم که "جنبش حرکت برای تغییر" می‌خواهد که با خدعه و نیرنگ زیر نام "چپ کهنه" افغانستان، جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی افغانستان را نفی نماید.

ادامه دارد ...

1402/06/24 خورشیدی

2023/09/14 میلادی

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

منابعی که باب آواکیان در نقل قول‌هایش ارائه نموده است.

47 - مائوتسه دون "سخنرانی در کنفرانس کشوری حزب کمونیست چین درباره کار تبلیغاتی"، منتخب آثار، جلد 5، صفحه 403

48 - مائوتسه دون "درباره حل صحیح تضادهای درون خلق"، منتخب آثار، جلد 5، صفحه 409

49 - اسناد "نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین، (گزارش نهمین کنگره حزبی)" از اداره نشریات زبان‌های خارجی، پکن - صفحات 22 - 23.

63 - مائوتسه دون نقل شده در "رهروان بورژوازی، بورژوازی در درون حزب هستند" فان کن (fang keng)، پکن رویو، شماره 25، 18 ژوئن 1976 صفحه 7، چاپ دوباره در "و مائو پنجمی بود"، صفحه 358